

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره
 تاریخ: ۷ دی ۱۴۰۰
 موضوع جزئی: آیه ۴۴ _ تفسیر بخش اول _ موضوع توبیخ _ دو احتمال _ مصادف با: ۲۳ جمادی الاول ۱۴۴۳
 حق در مسئله _ شبهه تنافی
 جلسه: ۳۱

﴿ الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین ﴾

خلاصه جلسه گذشته

بحث در تفسیر بخش اول آیه ۴۴ سوره بقره بود. بخش اول در واقع توبیخ خداوند متعال نسبت به سران یهود و عالمان آن‌ها بود. ما وجوهی برای توبیخ ذکر کردیم، یعنی اینکه موضوع توبیخ چیست و چرا خداوند آن‌ها را توبیخ می‌کند، احتمالات و وجوهی را ذکر کردیم که چه بسا برخی قابل بازگشت به بعضی دیگر هست.

موضوع توبیخ

بحثی که جلسه قبل مطرح کردیم به عنوان وجوه هشت گانه توبیخ، مربوط به چرایی توبیخ بود؛ اما این درباره چیستی توبیخ است. در بحث قبل سخن در این بود که چرا این‌ها توبیخ شده بودند که آن احتمالات در پاسخ به این سوال بود. اما اینجا سوال از چیستی توبیخ است، یعنی محور و مدار اصلی توبیخ چیست.

دو احتمال در موضوع توبیخ

به حسب ظاهر ممکن است کسی گمان کند این توبیخ برای این است که این‌ها به علم خودشان عمل نمی‌کردند، به آنچه می‌دانستند و وظیفه آن‌ها بود عمل نمی‌کردند، اما در عین حال دیگران را به خوبی و خیر می‌خواندند. آیا معنای این سخن این است که شما چون خودتان عمل نمی‌کنید حق ندارید دیگران را به برّ و خیر و نیکی امر کنید یا مقصود این است که در حالی که به دیگران امر می‌کنید چرا خودتان عمل نمی‌کنید و خودتان را فراموش کرده اید؟ این دو با هم فرق دارد.

احتمال اول: یکبار توبیخ به خاطر این است که شما که خودتان عمل نمی‌کنید، حق ندارید دیگران را امر کنید، «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَذَكَّرُونَ الْكِتَابِ». شما که کتاب را تلاوت می‌کنید و به آن آگاه هستید، از وحی اطلاع دارید، و خودتان را فراموش کردید، چرا به دیگران امر می‌کنید؟ این یک احتمال است که توبیخ و به تعبیر دقیق تر نهی، متعلق شده به امر آن‌ها، یعنی شما حق ندارید امر به برّ کنید، زیرا خودتان را فراموش کردید با اینکه عالم به کتاب هستید عمل به آن نمی‌کنید.

احتمال دوم: این است که می‌خواهد بگوید چرا خودتان عمل نمی‌کنید؟ شما که به برّ و نیکی امر می‌کنید، چرا خودتان را فراموش کردید و عمل نمی‌کنید در حالی که از مطالب کتاب آگاهید و آن را تلاوت هم می‌کنید.

پس یکبار آن نقطه اصلی و منعی که در دل این توییخ خوابیده به امر کردن آن‌ها به برّ و نیکی است، به دلیل اینکه شما عامل نیستید. گاهی هم آن منع، نهی و خطاب به نسیانُ النفس و فراموشی خویشتن و عمل نکردن متعلق شده است. بین این دو خیلی فرق است.

اگر امر به برّ باشد از ناحیه کسانی که عامل نیستند، معنایش این است که این‌ها دیگر حق ندارند امر به برّ و نیکی کنند. یعنی تا کسی عامل به برّ و نیکی نباشد، دیگر حق ندارد به آن امر کند.

طبق احتمال دوم، آن نهی و توییخ به نسیانُ النفس متعلق شده است، یعنی شما که به دیگران امر می‌کنید، چرا عمل نمی‌کنید؟ اینجا در حقیقت خداوند می‌خواهد این‌ها عامل شوند به آنچه امر می‌کنند، اما معنایش این نیست که حق امر به برّ نداشته باشند.

به عبارت دیگر فرق این دو احتمال در این ظاهر می‌شود که طبق احتمال اول تا مادامی که کسی عامل به برّ نباشد حق امر به برّ ندارد، اما طبق احتمال دوم عمل به برّ شرط امر به برّ نیست؛ یعنی اگر کسی که از نظر عملی هم مشکل دارد هم می‌تواند امر به برّ داشته باشد. پس این دو احتمال چنین تفاوتی هم دارند.

حق در مسئله

با توجه به قرائن و شواهد ظاهرا احتمال دوم در اینجا مقصود است. آیه نمی‌خواهد بگوید که حق امر به برّ ندارید، بلکه می‌خواهد بگوید خودتان را فراموش نکنید. محط توییخ و نهی نسیانُ النفس است، نه امر به برّ. برای اینکه این مطلب روشن شود و فرق این‌ها هم معلوم شود، شبهه و اشکالی از دل این مطلب بیرون می‌آید که بعدا متعرض خواهیم شد.

شاهد این احتمال، این است که ما روایات فراوانی در باب امر به معروف و نهی از منکر داریم که در هیچ یک از آن‌ها این مسئله شرط نشده که کسی که می‌خواهد امر به معروف کند حتما باید عامل باشد. معنای عمل به امر به برّ این است که بالاخره ملکه و وصف و صفتی به نام عدالت در او باشد. در روایاتی که امر به معروف و نهی از منکر را واجب کرده اند، شرط عدالت آمر و ناهی ذکر نشده. یعنی کأن دو وظیفه در اینجا وجود دارد، یک وظیفه امر به معروف است و دیگری عمل به معروف. از ما امر به معروف خواستند و آنجا شرط نگذاشتند که کسی که می‌خواهد امر به معروف کند باید خودش هم عامل باشد. البته از برخی از ادله ممکن است بتوانیم این معنا را استفاده کنیم که آنگاه آن شبهه که ای عرض شد مطرح می‌شود که باید بعدا بررسی شود. اما بالاخره در ادله چنین شرطی ذکر نشده و روایات هم این را منع نکردند که کسی که خودش عدالت ندارد و عامل به معروف نیست حق ندارد امر به معروف و نهی از منکر کند. این روایات هم کم نیستند.

شبهه تنافی

اینجا یک سوال و شبهه مهمی پیش می‌آید که اگر کسی که می‌خواهد امر به معروف و ناهی از منکر باشد، شرط نشده که خودش عامل باشد، پس چرا می‌بینیم که در بسیاری از آیات و روایت به شدت چنین افرادی مذمت شده اند؟ آن‌هایی که قولشان با عملشان یکسان نیست. ما کم نداریم آیاتی با این مضمون؛ مانند این دو آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبِرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»^۱ میفرماید چرا حرفی می‌زنید که به آن عمل نمی‌کنید، سپس می‌گوید این یک چیزی است که نزد خدا به شدت مبعوض است؛ آنگاه چطور می‌تواند چیزی که با این شدت مبعوض است تکلیفی باشد که باید انجام دهد؟ یعنی امر بکند ولو اینکه خودش عمل نداشته باشد و عدالت شرط نیست. پس بین این‌ها تنافی وجود دارد، از یک طرف می‌گویید آن کسی که عامل به برّ و معروف نیست، او هم وظیفه امر به برّ و معروف دارد. اما از طرفی دیگر چنین کار و چنین کسی مبعوض خداوند است. این دو متنافی به نظر می‌رسند.

علاوه بر این آیه، در روایات متعددی از پیامبر و ائمه معصومین (ع) وارد شده که پیامبر و ائمه به شدت از این رفتار منع کرده اند. کم نیست مطالبی که ائمه در این رابطه فرموده اند؛ از جمله آنچه پیامبر فرمودند: یا أباذر يطلع قومٌ من اهل الجنة إلى قوم من اهل النار فيقولون ما أدخلكم النار و إنما دخلنا الجنة بفضل تعليمكم و تأديبكم و يقولون إنا كنا نأمركم بالخير و لا نفعله.^۲ پیامبر به ابوذر فرمود عده ای از اهل بهشت از احوال عده ای از اهل جهنم آگاهی پیدا می‌کنند. می‌بینند این‌ها آشنا هستند و به آن‌ها می‌گویند چه چیزی شما را وارد جهنم کرد در حالی که ما به سبب تعلیم و تأدیب و تربیت شما به بهشت آمدیم. پس معلوم می‌شود آن‌ها واعظانی بودند که به برّ و معروف دعوت می‌کردند و نهی از منکر می‌کردند اما به جهنم رفتند. آن‌هایی که بهشت رفته اند به آن‌ها که جهنم رفته اند می‌گویند چه چیزی باعث شد بروید به جهنم در حالی که ما بخاطر وعظ شما به بهشت رفتیم.

و يقولون إنا كنا نأمركم بالخير و لا نفعله، آن‌ها پاسخ می‌دهند ما کسانی بودیم که شما را به خیر دعوت می‌کردیم، اما خودمان عمل نمی‌کردیم. از طرفی شما می‌گویید که می‌شود بدون عمل امر کرد و تکلیفی مستقل است، از طرفی هم می‌بینید که هم در قرآن و هم در کلمات پیامبر و امیرالمؤمنین از این عمل منع شده.

در روایتی هم امام صادق میفرماید: مَنْ لَمْ يَنْسَلِخْ مِنْ هَوَاجِسِهِ وَ لَمْ يَتَخَلَّصْ مِنْ آفَاتِ نَفْسِهِ وَ شَهَوَاتِهِ وَ لَمْ يَحْزَمْ الشَّيْطَانَ وَ لَمْ يَدْخُلْ فِي كَنْفِ اللَّهِ تَعَالَى وَ تَوْحِيدِهِ وَ أَمَانِ عَصْمَتِهِ لَا يَصْلِحْ لَهُ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ.^۳ میفرماید کسی که در کنف خدا قرار نگرفته، در کنف توحید خدا و امان عصمت خدا قرار نگرفته، کسی که خودش را از آفات و شهوات نفسانی خلاص نکرده، حق ندارد امر به برّ و معروف کند.

۱. سوره صف، آیات ۲ و ۳.

۲. وسائل، ج ۱۶، ص ۱۵۲.

۳. نور الثقلین، ج ۱، ص ۷۵.

باسخ اینکه این دو مطلب چگونه با هم جمع می‌شود را انشاءالله در جلسه آینده بیان خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»